

# سیلوپا پلات

جلیل قیصری

شعر «آیه» به احتمالی نزدیک به حقیقت آخرین شعر پلات است که حتی ممکن است. لفظانی پیش از خودکشی خود سروده باشد. این شعر از مصادیق بارز یکی شدن شاعر با خود است شاعر و شعر هر دو با رضایتی اسطوره‌یی و واصل شدن به الهه شعر پایان می‌گیرند. مرگ شاعر به طور غریبی بازسازی می‌شود اما این مرگ مرگ همه شاعران است یعنی رسیدن به گم‌گشته درون و پایان تناقض. شعر را می‌خوانیم:

این زن کامل شده است

بر تن بی‌جانش

لبخند توفیق نقش بسته است

از طومار شب جامه بلندش

توهم تقدیری یونانی جاری است

پاهای برهنه او گویی می‌گویند:

تا این جا آمدیم، دیگر بس است.

کامل شدن در ادبیات عرفانی ما یعنی مهیا بودن برای وصل با معبود، معبود گونه شدن، چون قطره به دریا پیوستن و هیچ شدن. اما در این جا زن با خود یکی می‌شود یعنی با اسطوره - الهه شعر و آن چه می‌ماند فقط شعر است که خود زبان خود است و نشان جاودانگی. رضایت پس از مرگ با لبخند توفیق تصویر می‌شود لبخندی که برای همیشه بر لبان این شعر می‌نشیند. شب جامه بلند، جامه‌یی است از جنس شب هستی که بر ماه - زن یا اسطوره - زن پوشیده شده است. الهه سفید یا الهه شعر که قدیمی‌ترین خدای اروپاییان است و مظهر عشق و تولد و مرگ و به هیأت ماه ظاهر می‌شود در این جا با زن یکی می‌شود. «توهم تقدیر یونانی» همان پایان اسطوره‌یی است که بر انسان کامل (زن) مقدر شده است. انگار، زن - ماه در مرگ اسطوره‌یی خود جامه‌یی به بلندای شب پوشیده است و بر کالبد برهنه خود می‌نگرد، به پاهای برهنه که نشانه راه است و برهنه همچو آینه‌یی به زن می‌گوید رسیده‌ایم دیگر کافی‌ست، که رنج راه را در پاهای برهنه می‌توان دید.

هر کودک مرده دور خود پیچیده است

ماری سپید

بر لب تنگ کوچکی از شیر

که اکنون خالی است.

کلئوپاترای شکسپیر را در این تصویر می‌بینیم که با انداختن دو مار زهرآگین بر سینه خود، خودکشی می‌کند و مرگ را تکامل زندگی می‌داند. \* در این تصویر کودکان جای مار را می‌گیرند. زن نگران آینده

کودکان است، کودکانی که اندیشیدن به آینده آنان برای زن تلخ‌تر از زهر است در حالی که شیرین‌ترین بازماندگان او هستند اما در این جا دو کودک، مرده تصویر می‌شوند گویا میل اهریمنی خودکشی همچو مارانی مجسم می‌شود که کودکان را گزیده‌اند و هم با مکیدن سینه‌های مادر به زندگی او پایان داده‌اند. تنگ‌های کوچک هم، سینه‌های خالی مادر هستند. پس از مرگ و در نگاهی دیگر دو کودک، لب بر تنگ‌های خالی تصویر می‌شوند، کودکانی که مثل مساران سینه کلئوپاترا باعث تکامل زندگی زن می‌شوند.

زن آن دورا به درون خود کشیده

همان‌گونه که گلبرگ‌ها در سیاهی شب بسته

می‌شوند

هنگامی که باغ تیره می‌شود

و عطر از گلوی ژرف و زیبای گل شب جاری می‌شود

زن همچو گل شب تصویر می‌شود شبی که ممکن است شب هستی باشد یا شب زندگی شخصی زن. دلواپسی برای بچه‌ها حتی در لحظه مرگ هم مشهود است. گلبرگ‌ها باید در این شب نمادین بسته شوند اما گل - زن کودکان را به درون خود می‌کشد؛ تصویری از کالبد مجالّه زن که همچو گلی کودکان را به درون خود کشیده است. اما عطر از گلوی گل شب یا خود زن جاری می‌شود. این عطر همان عطر جاودانگی پس از مرگ است که تا دورها می‌پراکند.

ماه هیچ چیز برای غمگین شدن ندارد

از سرپوش استخوانی خود خیره نگاه می‌کند

به این چیزها عادت کرده است

و سیاهی‌هایش پُر سروصدا دامن‌کشان می‌گذرند

دیگر شاعر و الهه شعر یکی شده‌اند. ماه کامل یا اسطوره - ماه با زن یکی می‌شود. سرپوش استخوانی نشان از ماه کامل می‌دهد انگار زنی که کامل شد، به کالبد خود خیره شده است اما اسطوره - ماه که به گفته رابرت گریوز به صورت ماه نو (تولد)، ماه ناتمام (عشق) و ماه تمام (مرگ) تجلی پیدا می‌کند، چیزی برای غمگین شدن ندارد چون صید شیفتگان کار اوست و عادت همیشه او، این است که سرخوش از این شکار دامن‌کشان می‌گذرد.

این زن کامل شده است

بر تن بی‌جانش

لبخند توفیق نقش بسته است

از طومار شب جامه بلندش

توهم تقدیری یونانی جاری‌ست

پاهای برهنه او گویی می‌گویند:

تا این جا آمدیم، دیگر بس است

هر کودک مرده دور خود پیچیده است

ماری سپید

بر لب تنگ کوچکی از شیر

که اکنون خالی است

زن آن دورا به درون خود کشیده

همان‌گونه که گلبرگ‌ها در سیاهی شب بسته

می‌شوند

هنگامی که باغ تیره می‌شود

و عطر از گلوی ژرف و زیبای گل شب جاری می‌شود

ماه هیچ چیز برای غمگین شدن ندارد

از سرپوش استخوانی خود خیره نگاه می‌کند

به این چیزها عادت کرده است

و سیاهی‌هایش پُر سروصدا دامن‌کشان می‌گذرند.

ترجمه ضیاء موحّد